بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 12 بهمن 1394.

خب نتیجه بحث ما در مورد محمد بن مروان این شد که مراد از محمد بن مروان در اسناد محمد بن مروان ذهلی بصری است. حالا این محمد بن مروان ذهلی بصری آیا توثیق دارد یا خیر؟ سه تا قرینه برای وثاقت محمد بن مروان ذهلی می شود ذکر کرد. یکی روایت اجلا از محمد بن مروان. ابان بن عثمان احمر، عبدالله بن مسکان، یحیی بن عمران حلبی، منصور بن یونس بزرگ و سیف بن عمیره محمد بن سماعه و افراد دیگری از ثقات از محمد بن مروان روایت کرده اند. خب یک نکته دقیقی اینجا هست آن این است که آیا در اینکه ما می گوییم اگر اجلا از یک نفر زیاد روایت کنند آیا حتما باید یک نفر جلیل زیاد روایت کند یا اینکه اگر جماعتی از اجلاء از یک نفر روایت بکنند به طوری که مجموع این روایت هایی که اینها نقل کرده اند زیاد باشد هر چند روایت های تک تکشان زیاد نباشد آن هم کفایت می کند. مثلا فرض کنید ما اگر پنجاه روایت را کافی بدانیم برای اثبات وثاقت یک نفر، اگر بگوییم یک موقعی هست که پنجاه روایت را یک نفر بحث می کند خب آن بحثی نیست که این دلیل بر وثاقت مروی عنه است با توجه به این قاعده ای که ما ذکر می کنیم. اما اگر نه این پنجاه روایت را ده نفر و هر کدام پنج روایت نقل می کنند. در تک تک این روایت ها زیاد نیست. ولی مجموع روایت هایی که بزرگان از یک نفر نقل می کنند زیاد باشد آیا این هم کافی است یا خیر؟ پاسخ مطلب این است که ادله ای که بر آن قاعده اکثال روایت اجلاء هست، آن ادله مختلف است. یعنی بعضی از آن ادله ای که ما آنجا داریم آن ادله اقتضا می کند که باید یک نفر زیاد روایت کند. مثلا فرض کنید یک دلیلش این است که روایت از ضعفاء نقطه ضعف تلقی می شده است. زیاد روایت از ضعفا نقل کردن. به خاطر همین یروی عن الضعفاء به عنوان استثنای از وثاقت ذکر می شده است. گفته اند ثقه الا انه یروی عن الضعفاء. بنابراین کسی که در حقش این جمله گفته نشده است معنایش این است که زیاد از ضعفاء روایت نمی کند. بنابراین اگر یک شخصی که یروی عن الضعفاء در حقش گفته نشده است از کسی زیاد روایت کند این دلیل بر این هست که آن شخص ثقه است. خب این بیان ملاحظه بفرمایید اختصاص دارد به جایی که یک نفر زیاد روایت کند. ولی اگر ده نفر هر کدام پنج روایت نقل کنند اینها هیچ کدامشان به عنوان یروی عن الضعفاء متهم نخواهند شد. بنابراین این بیان، در اینجا نمی آید. یا مثلا یک بیان دیگری اینجا وجود دارد و آن این است که اگر یک نفری را که شخص جلیلی از او روایت می کند، آن شخص یا حسن الظاهر است. حسن ظاهر دارد. یا سوء ظاهر دارد از جهت ظاهری نقطه ضعفش آشکار هست یا مجهول الحال، ظاهر حالش آشکار نیست. اینکه ظاهر حالش معلوم نباشد با اکثار نمی سازد. چون لازمه اکثار کثرت مخالطت است و با کثرت مخالطت ظاهر حال مروی عنه مشخص می شود. اگر سوء ظاهر هم داشته باشد با سوء ظاهر نمی روند از یک نفر نقل کنند کسی که می دانند آدم درستی نیست. می ماند کسی که حسن ظاهر داشته باشد که از حسن ظاهر عدالت حاصل می شود و از عدالت هم با ضمیمه اصالت الضبط وثاقت در می آید. این هم یک تقریب. خب این تقریب هم ملاحظه می فرمایید از آن شرط این تقریب این است که یک نفر زیاد روایت کند. اما افراد متعددی از یک نفر مجموعه روایاتی نقل کنند که مجموعا زیاد باشد، این به درد آن هم نمی خورد. ولی یک تقریب عام تر از اینها وجود دارد و آن تقریب این مورد را هم در بر می گیرد. آن تقریب این است که ما از نحوه برخورد علمای رجالی با روات، برداشت می کنیم که ما در میان روات ما دو گروه افراد بودند. یک گروه افرادی بودند که مقید بودند روایت های معتبر را نقل کنند. این افراد نمی خواهیم بگوییم که اگر یک روایت هم از کسی نقل کنند دلیل بر وثاقت است. چون یک روایت هم از کسی نقل کنند این ممکن است علت نقل این روایت این بوده است که با قرائن خارجیه وثاقت این راوی را اثبات کرده اند. خب این روایت ممکن است مؤید روایت دیگر هست متعدد باشد این را به عنوان تأیید آورده باشند خب این در یک روایت دو روایت ده تا روایت این احتمال اینکه اعتماد به این روایت به جهت قرینه خارجیه باشد می رود. حالا هر مقدار تعداد نقل این راویان، نقل این راوی از یک نفر بیشتر شود احتمال اینکه اعتماد بر روایت راوی به جهت قائن خارجیه بوده است نه به جهت وثاقت شخص راوی پایین می آید به طوری که به تدریج انسان یقین می کند که حتما اینکه روایت این راوی را نقل کرده است و به آن اعتماد کرده است به جهت وثاقت خود این راوی بوده است. خب این بیان که یک بیان سومی هست غیر از آن دو تا بیانی که قبلا عرض کردم اختصاص ندارد به جایی که یک راوی زیاد روایت کرده باشد. اگرراویان متعددی که در حق آنها جمله ای یروی عن الضعفاء گفته نشده باشد. آنها هم روایت نقل کنند خب فرض کنید چهار پنج تا روایت هر کدامشان نقل کرده باشند این چهار پنج تا روایت در حق هر کدامشان احتمال دارد که علت اینکه روایت را نقل کرده اند به جهت اعتماد به جهات خارجیه بوده است نه به جهت وثاقت راوی. به جهت تأیید این مضمون با روایت دیگر بوده است. یا به جهات دیگری که احیانا به اینها به آن جهات اعتماد می کرده اند. ولی هر مقدار روایت های بیشتر، راویان مختلف هم دیگر این در این تقریب راوی واحد بودن خصوصیت ندارد. اصل بحث این است که برای متعالف راویان که مورد بحث ما در مورد این راوی ها هست. در مورد راوی هایی که یروی عن الضعفء نمی کرده اند، بنا شان نقل روایت های معتبر بوده است. این نقل روایت های معتبر اگر یک روایت دو روایت سه روایت معتبر بودنش ممکن است به قرینه خارجیه باشد. اما مجموعه روایت های زیادی که از یک راوی نقل می شود این نمی تواند به جهت قرائن خارجیه باشد. همین بیانی که در مورد اینکه فرض کنید سهل بن زیادی که در کافی نقل شده است، کلینی بنایش این هست که روایت های صحیحه را در کافی بیاورد ولی مراد از روایت صحیحه نه اینکه روایت صحیح به اصطلاح متأخرین. یعنی روایت های قابل اعتماد ولو به جهت تضافر به جهت تأیید به جهات خارجیه به جهت اینکه با هم دیگر هم دیگر را تأیید کنند. حالا اگر یک سهل بن زیاد یک روایت و دو روایت و سه روایتش ده تا روایتش را ما احتمال دهیم اینکه کلینی نقل کرده است به جهت تأیید بوده است به جهت اینکه در کنار سایر روایات یک اطمینانی به مجموع روایات حاصل کند باشد. هر مقدار تعداد روایات کلینی از سهل بن زیاد بیشتر می شود احتمال اینکه اعتماد بر روایت سهل به جهت قرائن خارجیه باشد تضعیف می شود تا جایی که انسان اعتماد می کند که نه سهل را کلینی ثقه می دانسته و به جهت وثاقت خود سهل بوده است که این همه روایات رادر کافی آورده است. یا مثلا جایی که در شرح حال یک راوی گفته اند که له کتاب معتمد. کتابش معتمد هست. خب آن هم همین است می گویند اگر یک روایت از یک نفر را بگویند این معتمد است خب ممکن است با قرینه خارجیه باشد. ولی یک کتاب از یک نفر بگوییم تمام مطالبی که در این کتاب بوده است همه اش قرینه خارجی داشته است این متعارفا نمی شود. و اینکه کتابش معتمد هست نشانگر این هست که خود این راوی ثقه بوده است و مورد اعتماد بوده است. این بیانات شبیه همین هم در اکثار روایت مجموع افرادی که از یک نفر اکثار روایت می کنند می آید البته به شرطی که این افرادش از کسانی نباشند که یروی عن الضعفا باشند. اگر افرادی باشند که یروی عن الضعفاء باشد این اکثار این جور افراد هم به درد نمی خورد. بنابراین ما کسانی مثل ابان بن عثمان و عبدالله بن مسکان که جزو اصحاب اجماع هستند و یحیی بن عمران حلبی، منصور بن یونس، سیف بن عمیره، محمد بن سماعه و روات بسیار زیادی که از محمد بن مروان نقل می کنند این است که اینها همه شان به جهت قرائن خارجیه چیز کرده باشند خب خیلی مستبعد است. یا اصلا دأبشان یروی عن الضعفاء باشد و در کتب رجالی ذکر نشده باشد ائمه رجال اشتباه کرده باشند در عدم ذکر آنها مستبعد است. این است که مجموعه این امور را وقتی ضمیمه می کنیم، که این افراد همه شان مثلا بحث یروی عن الضعفاء را که در حقشان ذکر نکردند واقعا ما بگوییم دأبشان یروی عن الضعفاء بوده است ولی هیچ در شرح حالشان ذکر نکرده اند مستبعد است. از آن طرف یروی عن الضعفاء نباشند و دأبشان نقل روایت های معتبر باشد. در همه این موارد به قرائن خارجیه اعتماد کرده باشند آن هم مستبعد است این است که مجموعه این قرائن نشان می دهد که محمد بن مروان ثقه است.

سوال:... اینکه یک نفر اعتماد به قرائن خارجیه کرده باشد یک احتمال است اینکه چند نفر اعتماد به قرائن خارجیه کرده باشند خیلی فرق می کند

پاسخ: فرق ندارد. هیچ فرقی ندارد.

سوال: اگر یک آدم را ضعیف می دانستند اینکه پنج نفر قرائن خارجی پیدا کرده باشند احتمالش خیلی می شود تا اینکه یک نفر پیدا کرده باشد.

پاسخ: هیچ فرق ندارد.

خب این قرینه اول. نکته اش این است که این امر قریبی است. این امر قریب اتفاق افتادنش چه به یک نفر باشد چه به چند نفر باشد هیچ تفاوتی ندارد.

سوال: نه دیگر....

پاسخ: نه تک تک روایت. وقتی این روایت را نقل می کند فرض کنید که من ده تا روایت دارم نقل می کنم اینکه در روایت اول اعتماد به قرینه خارجیه کرده باشد یا در روایت دوم اعتماد قرینه خارجیه کرده باشم یا سوم قرینه خارجیه اعتماد کرده باشم...

سوال: شخصش اگر فرق کند.

پاسخ: شخصش هم هیچ فرقی ندارد. هیچ نکته ای ندارد این از جهت حساب احتمالات تغییر کند. هیچ نکته ای ندارد. این از جهت حساب احتمالات تغییر کند هیچ نکته ای ندارد.

سوال: ...

پاسخ: عرض کردم بحث قرینه خارجیه که می خواهم بگویم همین است دیگر. یعنی ممکن است یک روایت دو روایت غیر منفرد اشکال ندارد. بحث این است که روات اول را شما ممکن است به جهت عدم انفراد نقل کرده است. روایت دوم را به جهت عدم انفراد نقل کرده است. ولی هر چه تعداد زیادتر شد بگویین همه این روایت ها یک روایت دیگر بوده است. این خب احتمالش خیلی مستبعد است.

سوال: ....مثلا از یک شخص ثقه نقل کرده است ... ثقه را هم.....

پاسخ: عیب ندارد بحث سر این هست اینکه در تمام، ببینید بحث این است ما تمام روایت هایی که از محمد بن مروان نقل کرده اند. فرض کنید ما صد تا روایت داریم. یک احتمال این است که هر صد تا روایت کنارش یک روایت دیگری بوده است و این به جهت تأیید ذکر شده است و هیچ یک از این روایت های مؤید به دست ما نرسیده است. این ها مستبعد است دیگر. بحث این است که یک روایت به عنوان تأیید باشد آن مؤیدش بله ما نرسیده باشد آن روایت اصلی نرسیده باشد خب ممکن است ولی اینکه بگوییم در تمام موارد این را قبول نداشته اند و همیشه این روایت مؤید رسیده است آن روایت اصلی که بوده است هیچ وقت نرسیده است. خب اینها احتمالات عقلی است فقط

سوال: اتکاء به .. قبلی خودش امر نادری است...

پاسخ: خود همان نادر است. اینکه اصلا به اعتماد به قرینه کردن خودش امر نادری هست. این امر نادر ها هرچه بیشتر تعداد زیادتر شود انسان مطمئن است که به جهت آن ندرت تحقق پیدا نکرده است. و در این جهت، بین اینکه یک نفر باشد یا چند نفر باشد هیچ فرقی ندارد. خب این یک بحث.

سوال:

پاسخ: نه بحث این است که احتمال اینکه یک نفر به جهت قرینه خارجیه باشد اگر مثلا پنجاه تا روایت یک نفر نقل کند ما می گوییم که احتمال اینکه هر پنجاه تای آن به قرینه خارجیه است مستبعد است. حالا این پنجاه تا روایت را پنجاه نفر هم نقل کنند آن هم فرق ندارد باز کثرت روایت توسط یک نفر انجام شده باشد یا کثرت روایت توسط پنجاه نفر انجام شده باشد هر کدامش باشد عرض کردم آن تقریبات قبلی که ذکر می کردیم آن تقریبات نمی آید ولی این تقریب دیگر این تقریب می آید این تقریب با آن تقریبات فرق دارد. خب این یک بیان.

وجه دومی که اینجا هست این هست که صفوان از محمد بن مروان روایت می کند. در کافی جلد 1 صفحه 167 رقم 6 به سند صحیح از صفوان بن یحیی عن محمد بن مروان عن فضیل بن یسار یک روایتی وارد شده است. یک روایت دیگری هم در کافی وارد شده است جلد 1 صفحه 371 رقم 3 شاید آن را سندش را نشود تصحیح کرد. خب این یک روایت.

ابن ابی عمیر هم از محمد بن مروان عن ابی حمزه الثمالی، حالا این صفوان عن محمد بن مروان عن فضیل بن یثار این که مرادش محمد بن مروان ذهلی است خیلی روشن است. خیلی روشن هست که عرض کردم فضیل بن یثار، این محمد بن مروان حتی مصرحا از فضیل بن یثار روایت دارد و این دیگر خیلی واضح است. قرینه سوم روایت ابن ابی عمیر عن محمد بن مروان عن ابی حمزه ثمالی است. این حالا به قوت قبلی نیست اینکه محمد بن مروان در روایت ابن ابی عمیر مراد ذهلی بصری است ولی ظاهرا هم در کل این طبقه اصلا محمد بن مروان، مراد محمد بن مروان ذهلی بصری بوده است که قبلا بحثش گذشت که البته خب پیداست این استدلال مبتنی بر این مبنا هست که روایت صفوان و ابن ابی عمیر از کسی دلیل بر وثاقت مروی عنه باشد. خب اگر کسی این را قبول نداشته باشد خب این مطلب ناتمام است. خب ما حالا چون اینها را قبول داریم که روایت ابن ابی عمیر از یک نفر دلیل بر وثاقت مروی عنه است همچنین روایت صفوان به این دو دلیل می توانیم استشهاد کنیم. بحث محمد بن مروان تمام.

سوال:...

پاسخ: هر مقدار روایت های غیر الزامی، این استلزامی که ما می کنیم نه، در مورد صفوان و ابن ابی عمیر فرقی ندارد. حالا این را گفتید اجازه دهید این را توضیح دهم. در نقل صفوان و ابن ابی عمیر تفاوتی ندارد که راوی اش روایتش را، نکته ای که وجود دارد این نکته مثلا شهادت شیخ طوسی هست که این ها لا یروون و لا یرسلون الا عن ثقه آن ربطی به آن بحث ندارد. ولی آن بحثی که اکثار روایت اجلا از یک نفر دلیل بر وثاقت است این بین الزامی و غیر الزامی فرق هست چون روایت های غیر الزامی را ممکن است به جهت قاعده تسامح در ادله سنن باشد. آن یک قاعده عامی وجود دارد این دیگر قرینه خاصه نمی خواهد. ببینید فرض کنید که ما پنجاه تا روایت اگر وجود داشته باشد اگر الزامیات باشد در هر روایت یک قرینه خاصه ای باید اعتبار روایت را اثبات کرده باشد. اینکه در هر پنجاه روایت این قرینه خاصه وجود داشته باشد مستبعد است به طوری که انسان اطمینان دارد که اعتبار اعتماد به این پنجاه روایت به جهت وثاقت خود راوی بوده است به اصطلاح اهل رجال به قرینه داخلی بوده است نه به قرینه خارجی. اصطلاحا اعتمادی که به جهت وثاقت روات هست می گویند قرینه داخلی جایی که به جهت چیزهایی که خارج از خبر باشد مثل تدیید وثاقت روایات و نمی دانم عمل اصحاب و این جور قراین دیگری که وجود دارد آنها را می گویند قرینه خارجی. در پنجاه روایتی که الزامی باشد، چون قراین خارجیه ای که در الزامیات هست قرائن واحد نیست. هر کدامشان یک قرینه جداگانه دارد. اینکه در این پنجاه تا اعتماد به قرینه خارجی کرده باشند خب مستبعد است. ولی در استحبابیات، احتمال دارد یک قرینه وجود داشته باشد آن این است که قائل به تسامح در ادله سنن باشند. همین احتمالش کافی هست برای اینکه آن در مورد قراین مستحبات خیلی نشود به آن اعتماد کرد. البته آن هم در کنار الزامیات به عنوان مؤید عیب ندارد ذکر کنیم. آن هم تأیید می کند. ولی همین احتمالی که اگر فرض کنید ما یادم هست حاج آقا یک موقعی در خورد حسین بن علوان کلبی اینجوری می فرمودند که روایت هایی که حسین بن سعید از حسین بن علوان کلبی نقل کرده است، ما مراجعه کردیم همه ش روایت های مستحبات و روایت های غیر فقهی و اینجور چیزها هست. بنابراین ما نمی توانیم از اینها کشف کنیم که حسین بن علوان کلبی را حسین بن سعید ثقه می دانسته است و امثال اینها. آن حالا بحث هایی دارد و من نمی خواهم وارد بحث های حسین بن علوان کلبی بشوم. یک نکات ریزه کاری دیگری وجود دارد که وارد بحثش نمی شوم. ولی اصل این هست که ما در اکثار روایت اگر می خواهیم وثاقت مروی عنه را نتیجه بگیریم باید الزامی باشد. الامی باشد غیر الزامیات در مستحبات یا در اموری که پنج شش شرط دارد که در خود همان اکثار روایت اجلاء بحثش را آنجا مطرح کردیم. این را هم اینجا نمی خواهم همه آن بحث ها را مطرح کنم. بحث ما این هست که با آن شرایطی که اکثار یک نفر جلیل دلیل بر وثاقت مروی عنه است به آن شرایط الزامی باشد فقهی باشد نمی دانم شرایطی که آنجا توضیح داده شده است آن شرایط در جایی که عده زیادی هم از یک نفر روایت کنند روایتی که مجموعا کثیر می شود آن مقدار هم کافی است. مثلا یکی از آن افرادی که شاید از این راه بشود توثیقشان کرد ابان بن ابی عیاش است. ابان بن ابی عیاش من یک بار اتفاقا در همین رساله محمد بن مروان به تناسب در ذیلش همین ابان بن ابی عیاش را راویانش را استخسا کردم. شاید چیزی حدود صد راوی داشته باشد. خیلی راوی دارد. شخصی است بسیار پر راوی. و البته راوی ها هر کدام یکی دو تا سه تا زیاد نیست روایت هایشان. ولی خیلی راوی دارد. یعنی هر که در آن طبقه بوده است رفته سراغش. تقریبا می شود گفت که هر کسی که آنجا حسابی افراد مختلف رفته اند که از این مجموعه شاید بشود استفاده کرد که اینها ابان بن ابی عیاش را ثقه می دانسته اند. نتیجه بحث این است که با توجه به این مجموع، حالا شاید مجموع این قرائن را هم به خصوص با همدیگر ضمیمه کنیم روایت صفوان، روایت ابن ابی عمیر روایت های دیگران مجموعا دیگر شاید در وثاقت محمد بن مروان ذهلی تردیدی باقی نماند. بحث تمام.

سوال: .... بحث تسامح مثلا رواجی داشته است در بینشان...

پاسخ: احتمال دارد نمی خواهیم بگوییم تسامح حتما وجود دارد. همین احتمالش باعث می شود که این

سوال: احتمال هم باید بالاخره...

پاسخ: به علت وجود تسامح دیگر. چون روایت چیز وجود دارد اساسا نحوه برخوردشان با مستحبات و واجبات هم فرق دارد. همین شیخ صدوق در فقیه نحوه مثلا بحث هایی که مستحبات می آید خیلی مقید به سند نیست. ولی در واجبات مقید است. فرض کنید در بحث فضائل الحج فقیه مراجعه کنید آن بابی که در مورد فضیلت حج است. روایت هایی که در مورد اصل فضیلت حج می خواهد نقل کند غالبش مرسلات است.

سوال: آن راوی هایی که به وثاقت و اینها مشهور بودند نداشتند آن...

پاسخ: نه تصادفی که نمی شود. شما همین بحثی که، فضائل الحج او را که نگاه کنید ببینید مثلا ایشان سی روایت نقل کرده است 25 روایت آن سند ندارد. ولی در چیزها که نگاه می کنید در بحث های فقهی الزامی که نگاه می کنید از مثلا بیست روایت ایشان 15 تا از آن سند دارد. تصادفی نیست.

سوال: نه نمی خواهم بگویم که تصادفی است.

پاسخ: نه همان جای دیگر سند دارد ها همان ها این جور نیست اصلا آن مستحبات هم جای دیگر با سند نقل شده است و خود صدوق هم جای دیگر با سند نقل کرده است ولی اینجنا دیگر مقید نیست. این خودش نشانگر این است که نسبت به مستحبات و واجبات یک جور رفتار نمی کنند و عقلایی اش هم همین است. حالا منهای بحث تسامح که روایت داشته باشد به یک معنا تسامح چیز هست اینکه حکم انقیاد چیز عقلی دارد. بحث تسامح بحث این است که حجیت سند روایت ضعیف را اثبات می کند یا نمی کند. حالا اصل حسن انقیاد و امثال اینها جزو بدیهیات عقلی است دیگر اینکه انسان رجائا یک کاری را انجام دهد خب کار خوبی هست و امثال اینها آن تردیدی نیست.

سوال:...

پاسخ: سدی را من دیگر دنبال نکردم که توثیق دارد یا خیر. سدّی سنی است شاید بشود توثیقش کرد مجموعا. البته آن تضعیفاتی دارد در بعضی جاها تضعیفش کرده اند. حالا آن تضعیفاتش را باید چه کار کنیم من دیگر قدری آن بحث را دنبال نکردم یک مقداری در کتاب های عامه باید نحوه تضعیفات و امثال اینهایش را دنبال می کردیم آیا تضعیفاتش به خاطر تشیعش است چون گرایشات تشیعی در مورد سدی هم ذکر کرده است یا به جهات دیگر است نیاز به کار داشت من به آن کار نکردم. خب این بحث تمام.

یک بحثی سابق ما یک عبارتی از مرحوم محقق اردبیلی نقل کرده بودیم که من عرض کردم این عبارت را من معنایش را نمی فهمم و بعد از حاج آقا سؤال کردم حاج آقا عبارت را معنا کردن حالا با توضیحاتی که من عرض می کنم مطلب ایشان را عرض می کنم. عبارت این بود حالا عبارت را یک بار دیگر بخوانم.

سوال: نقض کرده بود؟

پاسخ: بله.

عبارت این است. روایت جمیل بن دراج که در سندش علی بن حسن بن فضال بود ایشان گفته بودن که این روایت سندا پذیرفته نیست. می گوید

**لأن سندها مقطوع الى علي بن الحسن، و الطريق إليه غير معتبر.**

**و الظاهر أنّه ابن فضال، و قالوا: انه فطحي و ان كان ثقة**

دو تا اشکال هست. یک اشکال این است که خود علی بن حسن بن فضال فطحی است بنابراین روایت موثقه است و اینها موثقه را قبول ندارند. یک جهت اینکه طریق به علی بن حسن هم گیر دارد. در طریقش علی بن محمد بن زبیر هست و مشکل دارد و اینها. بعد یک لا یقال دارد. می گوید

**(لا يقال): أخذ الشيخ من كتابه، لأنه يقول في آخر التهذيب و الاستبصار: و اقتصرنا من إيراد الخبر على الابتداء بذكر المصنف الذي أخذنا الخبر من كتابه، فلا تحتاج الى تصحيح السند إليه.**

طریق به کتاب است. در طریق به کتاب نیازی نیست پس این لا یقال به آن اشکال اول ناظر هست. بعد می گوید که

**(لأنا نقول)- مع انه منقوض بحسن محبوب-: ليس بصريح**

بعد پاسخ های دیگر می دهد. آن پاسخ های دیگر را حالا آنها بماند آنها را بعضی هایش را توضیح دادم که چه می خواهد بگوید. عمدتا مع انه منقوض بحسن محبوب کلاممان بود. این یعنی چه انه منقوص بحسن بن محبوب؟ حاج آقا فرمایشی داشتند که به توضیح منی این هست که یک بحثی در شرح حال حسن بن محبوب هست که حسن بن محبوب روایت کردنش از ابی حمزه ثمالی مورد اشکال اصحاب بوده است. اصحاب روایت حسن بن محبوب؛ حسن بن محبوب 224 از دنیا رفته است و گفته اند که هفتاد و چند سالش بوده است که در چیزش هست که می گوید تاریخ وفات و تاریخ عمرش که ذکر شده است به دست می آید که حدودا 149 ولادتش است. ولادتش 148 است. ابو حمزه ثمالی را بعضی ها می گویند که زمان امام صادق از دنیا رفته است و بعضی ها می گویند که 150 است. وفاتش همین حدود ها است. یعنی وفاتش ابو حمزه ثمالی از اصحاب امام سجاد بوده است دیگر خیلی مانده باشد تا 150 که در بعضی نقل ها هست که تا 150 هم ابو حمزه ثمالی باقی مانده است. و حسن بن محبوب، یک ساله بوده است. حداکثر موقع وفات. یا اصلا به دنیا نیامده بوده است. اگر زمان امام صادق علیه السلام ابو حمزه از دنیا رفته باشد. ولی با این حال ما روایتی داریم که الحسن بن محبوب عن ابی حمزه الثمالی. و این مورد اشکال بوده است. که چرا حسن بن محبوب از ابو حمزه ثمالی مستقیم نقل کرده است. ایشان می گوید اگر قرار باشد که اخذ از کتب اشکال نداشته باشد چرا به حسن بن محبوب اعتراض می کنند؟ حسن بن محبوب از کتاب چیز اخذ کرده است. از کتاب ابو حمزه ثمالی اخذ کرده است. اشکالی نباید باشد. و چیز اینجوری اشکال کرده اند که این معنایش این است که اصحاب اخذ ار کتاب را اشکال می گرفته اند. اخذ از کتاب را اشکال می گرفته اند و می گفتند که نباید کأنه اخذ ار کتب کرد و اینجوری. خب به نظر می رسد حالا اصل این نقضی که ایشان کرده است باید علی القاعده همین فرمایشی باشد که حاج آقا فرمودند چیز دیگری در تفسیر این عبارت به نظر نمی رسد. ولی این نقض، نقض درستی نیست. نقض صحیحی نیست. اولا مشکل حسن بن محبوب چه بسا این نیست که چرا از ابی حمزه ثمالی نقل کرده است. چه بسا مشکلش این است که با یک تعبیراتی نقل می کرده است که ظاهر این تعبیرات این بوده است که کأنه مستقیم من دارم نقل می کنم. مثلا با تعبیر عن می گفته است. گفته عن ابی حمزه ثمالی. عن ابی حمزه ثمالی تعبیر می کرده است در حالی که خب عن را نباید در اینجا، عن این یک نوع تدلیس تلقی می شده است. عبارت را عبارتی می گفته است که ظاهر این عبارت نقل مستقیم است در حالی که مرادش نقل مستقیم نبوده است نقل با واسطه بوده است. این معلوم نیست اصلا اعتراض به این هست که چرا از کتابش اخذ می کردی. چرا به این شکل خاص روایتش را مثلا با عن عنه، با عن تعبیر می کردی که ظاهر این عن عنه این هست که مثلا استاد مستقیم او باشد. و شاید به همین جهت هست که می گوید احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب روایت نمی کرده است. در ذیل شرح حال حسن بن محبوب در رجال کشی این مطلب هست که احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب روایت نمی کرده است به خاطر روایت حسن بن محبوب از ابی حمزه. البته در بعضی نسخ ابن ابی حمزه است و آن غلط است. روایت حسن بن محبوب از ابن ابی حمزه اصلا بحث نیست. بحث تاریخی که در مورد حسن بن محبوب است، بحثش از ابی حمزه ثمالی است. که چطور مستقیم از ابی حمزه ثمالی روایت می کرده است. میگوید احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب روایت نمی کرده است به خاطر همین روایتی که از ابی حمزه ثمالی می کرده است. ثم تاب و روی عنه. شاید همین توبه ای که بعدا احمد بن محمد بن عیسی کرده است به خاطر این بوده است که آن را تدلیس دیگر تلقی نمی کرده است. اول خیال می کرده است که این تعبیرات که او تعبیر کرده است یک نوع تدلیس است. و چه بسا مثلا حسن بن محبوب اول کتابش این مطلب را گفته است که من ابی حمزه ثمالی یا اصلا اشتهار ابی حمزه ثمالی که همه می دانند ابو حمزه ثمالی فرض کنید الآن من از آقای بروجردی بخواهم مطلبی نقل کنم. ولو بگویم که آقای بروجردی می فرمودند، خب همه می دانند که من سنم سنی نیست که آقای بروجردی را درک کرده باشم. خود همین طبقه حسن بن محبوب خود همین قرینه بوده است که از او نمی توانسته است نقل کند. معلوم نیست مشکل، مشکل نقل از کتاب باشد که شما بگویید که اگر قرار باشد نقل از کتاب مشکل داشته باشد چرا به حسن بن محبوب اعتراض کرده اند؟ ممکن است تعبیر خاص حسن بن محبوب بوده است که آن تعبیر مورد اعتراض واقع شده است. این یک نکته. نکته دوم اینکه درست اصلا ما فرض کنیم که قدما مبنایشان این بوده است که نقل از کتاب نباید انجام می گرفته است. آیا مجرد اینکه قدما همچین اشکالی برایشان باشد، باعث می شود که ما ملتزم به او باشیم؟ یک همچین چیزی ندارد. ببینید ممکن است قدما برای روایت موضوعیت قائل باشند و بگویند حتما باید و وجاده را طریق معتبر نمی دانستند. ندانند. کما اینکه از عبارت در ذیل عنوان محمد بن ثنان این مطلب استفاده می شود می گوید که ایوب بن نوح نقل می کند از محمد بن ثنان اگر اشتباه نکنم می گوید که همه روایت هایی که من می گویم این روایت ها سماع و قرائت نبوده است. و انما وجدت، می گوید من از محمد بن ثنان روایت نمی کنم به دلیل اینکه محمد بن ثنان به من گفت که این روایت هایی که من کردم به نحو سماع و قرائت نبوده است به نحو وجاده بوده است. می گوید به خاطر همین من دیگر از محمد بن ثنان روایت نمی کنم. خب از این استفاده می شود که وجاده را طریق معتبر نمی دانستند. می گفتند وجاده طریق معتبر نیست. حالا فرض کنید آن را هم طریق معتبر نمی دانستند آن راوی خاص. مثلا ایوب بن نوح که الآن یادم رفته است کیست از محمد بن ثنان نقل می کند به نظرم ایوب بن نوح است اگر اشتباه نکنم. آن راوی خاص وجاده را صحیح نمی دانسته است. خب فرض کنید آن کسانی که معترض بودند به حسن بن محبوب اینها وجاده را معتبر نمی دانستند. نقل از کتاب را معتبر نمی دانستند. خب این دلیل بر این نیست که ما هم معتبر ندانیم. ما اگر به اصطلاح نقل از کتب را بگوییم نه، مثلا با بیاناتی که در جلسات قبل توضیحش را دادم. شهادت شیخ طوسی و امثال اینها همین مقدار کافی است آن را ما ملتزم می شویم. مجرد اینکه قدما این نقل از کتاب را وجاده را یک طریق معتبر نمی دانستند دلیل بر چیز نیست که

سوال:... اگر نقل از کتاب را بگوییم که قدما جایز نمی دانستند

پاسخ: قدما یعنی معترضین

سوال: قدما خود شیخ طوسی است. اینها می خواهند بگویند که ...

پاسخ: نه دلیل نداریم که شیخ طوسی است. حالا به فرض هم وجاده را اشکال کنند عیب ندارد. اجازه را کافی می دانستند. این چیزهایی که در شیخ هست از سنخ اجازه هست اینجور نیست که اینها به اصطلاح، اینها به کتاب علی بن حسن بن فضال به نحو وجاده ای که نیست. ولو به نحو اجازه عامه باشد همان مقدار ها را شرط می دانستند و کافی می دانستند. نشانگر چیزی نیست یعنی اشکالی ایجاد نمی کند. بحث سر این هست که آیا فوقش نتیجه این بحث این می شود که قدما برای اعتبار روایت، شرط می کردند ولو به جهت شرط تعبدی. باید یک اجازه ای چیزی امثال اینها وجود داشته باشد. حالا مجرد اینکه آنها عقیده شان این بوده است که برای صحت روایت موضوعیت قائل باشند برای اجازه نه طریقیت. آن دلیل بر این نیست که واقعا هم این اجازات موضوعیت داشته باشد.

سوال:...

پاسخ: نه، نمی خواهم بگویم. مجرد اینکه حالا نسبت به حسن بن محبوب اعتراض داشتند. آن کسانی که اعتراض داشتند این سبکی بودند. معترضین. احمد بن محمد بن عیسی اول اینجوری بوده است بعدا هم که توبه کرده بوده است از این مبنایش برگشته است. فوقش این است که کل مطلبی که استفاده می شود مثلا دو سه نفر. می گویند حتی بیشتر از دو سه نفر. اینها امور استنباطی است اجتهادی است. اینها چیزهایی نیست که اجماع در این، فوقش اجماع در این چیزها که حجت نیست. اینها یک مسالک علمی است. این مسالک علمی خب فرموده باشند این حجیت خاصی از آن استفاده نمی شود. خب دیگر این بحث تمام. دیگر برویم از فردا بحث های دلالت و بحث های دیگری که اینجا هست. یک روایت اینجا هست که آن روایت دیگر بحث سندی ندارد و بحث های دلالی را مطرح کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد